

سمبولیسم (Symbolism)

تهیه کننده: شیوا شکوری

آگوست ۲۰۲۶ - گروه قصه‌خوانی

سمبولیسم یا نمادگرایی یکی از مکتب‌های مهم ادبی و هنری است که در آن نویسندگان یا شاعران به جای بیان مستقیم مفاهیم، احساسات و اندیشه‌های خود، از نمادها (سمبل‌ها) استفاده می‌کنند. در این شیوه، هر چیز می‌تواند معنایی فراتر از ظاهر خود داشته باشد؛ مثلاً گل سرخ نماد عشق، کبوتر نماد صلح و شب نماد اندوه، تنهایی یا ناآگاهی باشد.

به زبان ساده، در سمبولیسم معنا به صورت غیرمستقیم و با کمک تصویر، نماد و خیال به خواننده منتقل می‌شود و خواننده باید مفهوم پنهان را کشف کند.

سمبولیسم از چه زمانی وارد ادبیات شد؟

سمبولیسم در اواخر قرن نوزدهم میلادی، به‌ویژه در دهه ۱۸۸۰ در فرانسه شکل گرفت. این جنبش ابتدا در شعر پدید آمد و سپس بر داستان، نمایشنامه، نقاشی و موسیقی نیز تأثیر گذاشت.

چه کسانی سمبولیسم را برجسته کردند؟

از مهمترین شاعران و نویسندگان سمبولیست می‌توان به این افراد اشاره کرد:

- شارل بودلر؛ با مجموعه شعر گل‌های شر زمینه‌ساز این مکتب شد.
- استفان مالارمه؛ از مهمترین نظریه‌پردازان و شاعران سمبولیست.
- پل ورلن؛ بر موسیقی شعر و بیان غیرمستقیم تأکید داشت.
- آرتور رمبو؛ با تصاویرهای تازه و نمادین، شعر را دگرگون کرد.

اوج رشد سمبولیسم در ادبیات چه زمانی بود؟

اوج شکوفایی سمبولیسم بین سال‌های ۱۸۸۵ تا اوایل قرن بیستم (حدود ۱۹۰۰) بود. در این دوره، این مکتب نه تنها در فرانسه، بلکه در کشورهای دیگر اروپا مانند بلژیک، روسیه و انگلستان نیز گسترش یافت و بر بسیاری از شاعران و نویسندگان تأثیر گذاشت.

چرا سمبولیسم به وجود آمد؟

سمبولیسم در واکنش به واقع‌گرایی (رنالیسم) و طبیعت‌گرایی (ناتورالیسم) پدید آمد. نویسندگان سمبولیست معتقد بودند که:

- همه حقیقت را نمی‌توان با توصیف مستقیم بیان کرد.
- احساسات، رؤیاها، تخیل و دنیای درونی انسان از واقعیت‌های ظاهری مهم‌تر هستند.
- زبان ادبی باید سرشار از موسیقی، تصویر و نماد باشد تا بتواند مفاهیم عمیق را منتقل کند.

به همین دلیل، آن‌ها به جای گزارش واقعیت، از نماد، استعاره، تصاویرهای شاعرانه و ابهام هنری استفاده کردند.

ویژگی‌های اصلی سمبولیسم

- بیان غیرمستقیم مفاهیم

- استفاده فراوان از نمادها و نشانه‌ها
- توجه به احساس، تخیل و دنیای درون انسان
- ایجاد ابهام هنری برای برانگیختن اندیشه خواننده
- استفاده از موسیقی و آهنگ کلمات، به‌ویژه در شعر

تعریف کوتاه سمبولیسم یا نمادگرایی:

مکتبی ادبی است که در اواخر قرن نوزدهم در فرانسه شکل گرفت. در این شیوه، نویسنده یا شاعر به جای بیان مستقیم مفاهیم، از نمادها و تصاویر استفاده می‌کند تا احساسات و اندیشه‌های عمیق را به صورت غیرمستقیم به خواننده منتقل کند. این مکتب با آثاری از شارل بودلر، پل ورلن، استفان مالارمه و آرتور رمبو گسترش یافت و اوج شکوفایی آن بین سال‌های ۱۸۸۵ تا اوایل قرن بیستم بود. سمبولیسم در واکنش به واقع‌گرایی و برای بیان دنیای درونی، تخیل و احساسات انسان پدید آمد.

نویسندگان برجسته سمبولیسم:

- شارل بودلر (پیشگام و زمینه‌ساز سمبولیسم)
- استفان مالارمه
- پل ورلن
- آرتور رمبو
- موريس مترلینک (در نمایشنامه‌نویسی)

همچنین نویسندگان و شاعرانی که به‌شدت از سمبولیسم تأثیر پذیرفتند، اما عضو اصلی این مکتب نبودند، عبارت‌اند از:

- ویلیام باتلر بیتس
- راینر ماریا ریلکه
- تی. اس. الیوت
- مارسل پروست
- جیمز جویس: در آثارش از نمادها و سمبل‌ها بسیار استفاده کرده است، اما او نویسنده مکتب سمبولیسم نیست؛ بلکه از برجسته‌ترین نویسندگان مدرنیسم به شمار می‌رود. آثار او، به‌ویژه *اولیس*، سرشار از نمادهای اسطوره‌ای، دینی و روان‌شناختی است.

نکته:

سمبولیسم در اصل جنبشی شاعرانه بود؛ به همین دلیل مشهورترین چهره‌های آن بیشتر شاعر هستند تا رمان‌نویس. بعدها نویسندگان مدرنیستی مانند جیمز جویس، مارسل پروست و تی. اس. الیوت از شیوه نمادپردازی سمبولیست‌ها الهام گرفتند و آن را در آثار خود به کار بردند. بنابراین، اگرچه جویس از نمادها بسیار استفاده می‌کند، از نظر تاریخ ادبیات او را در مکتب مدرنیسم طبقه‌بندی می‌کنند، نه سمبولیسم.

بوف کور یکی از مهم‌ترین نمونه‌های کاربرد سمبولیسم در ادبیات معاصر فارسی است. هرچند صادق هدایت را نمی‌توان یک نویسنده «کاملاً سمبولیست» دانست، اما این رمان به‌شدت از سمبولیسم، سوررئالیسم و روان‌شناسی تأثیر پذیرفته است.

سمبولیسم در بوف کور

در **بوف کور**، هدایت به جای اینکه احساسات، ترس‌ها، تنهایی و بحران روحی شخصیت اصلی را مستقیم بیان کند، آن‌ها را در قالب نمادها نشان می‌دهد. به همین دلیل، بسیاری از شخصیت‌ها، اشیا و مکان‌ها معنایی فراتر از ظاهرشان دارند.

مهم‌ترین نمادهای بوف کور

۱. بوف (جغد کور)

عنوان رمان خود یک نماد است. در فرهنگ ایرانی، جغد معمولاً نشانه‌ی ویرانی، تنهایی، شومی و مرگ است. «بوف کور» می‌تواند نماد انسانی باشد که حقیقت را می‌بیند اما راهی برای رهایی یا تغییر ندارد.

۲. زن اثری

زن اثری نماد زیبایی، عشق آرمانی، پاکی و رؤیایی است که راوی هرگز نمی‌تواند آن را حفظ کند. او بیشتر یک آرمان ذهنی است تا یک شخصیت واقعی.

۳. زن لکاته

در برابر زن اثری قرار دارد و نماد دنیای مادی، شهوت، فساد و واقعیت تلخ زندگی است.

۴. پیرمرد خنرپنزی

یکی از پیچیده‌ترین نمادهای رمان است. او را نماد مرگ، تقدیر، گذر زمان، زشتی یا حتی بخشی از ذهن تاریک راوی دانسته‌اند.

۵. سایه

راوی بارها از سایه‌ی خود سخن می‌گوید. سایه می‌تواند نماد وجدان، ضمیر ناخودآگاه یا بخش پنهان شخصیت انسان باشد.

۶. چشم‌ها

چشم در سراسر رمان تکرار می‌شود و نماد شناخت، آگاهی و حقیقت است؛ اما این شناخت اغلب با رنج و اضطراب همراه است.

۷. قبرستان، شب، مه و تاریکی

همگی نماد مرگ، تنهایی، ناامیدی، ابهام و وضعیت روحی آشفته‌ی راوی هستند.

چرا هدایت از سمبولیسم استفاده کرد؟

اگر هدایت همه‌ی این مفاهیم را به‌طور مستقیم بیان می‌کرد، اثرش بیشتر شبیه یک داستان معمولی یا گزارش روان‌شناختی می‌شد. اما با استفاده از نمادها، توانست:

- دنیای درونی و ناخودآگاه شخصیت را نشان دهد.
- به خواننده اجازه دهد برداشت‌های گوناگونی از داستان داشته باشد.
- فضایی رازآلود و چندلایه خلق کند.

به همین دلیل است که **بوف کور** را هر بار که بخوانید، ممکن است معنای تازه‌ای از آن کشف کنید.

جمع‌بندی

بوف کور اثر صادق هدایت یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های استفاده از سمبولیسم در ادبیات فارسی است. در این رمان، شخصیت‌ها و اشیاء تنها معنای ظاهری ندارند، بلکه هر یک نماد مفاهیمی مانند مرگ، تنهایی، عشق آرمانی، ناامیدی، ناخودآگاه و بحران هویت هستند. هدایت با بهره‌گیری از نمادها، احساسات و اندیشه‌های عمیق انسان را به‌صورت غیرمستقیم بیان کرده و اثری چندلایه و قابل تفسیر پدید آورده است.

نکته مهم این است که درباره نمادهای بوف کور یک تفسیر قطعی وجود ندارد. خود هدایت نیز توضیح رسمی و نهایی درباره معنای همه نمادها ارائه نکرده است؛ بنابراین، در پژوهش‌های ادبی معمولاً از تعبیرهایی مانند «می‌تواند نماد...» یا «اغلب چنین تفسیر شده است» استفاده می‌شود. این چندمعنایی، یکی از ویژگی‌های اصلی آثار سمبولیستی است.

وقتی سمبل‌های **بوف‌کور** بیش از یک معنا بدهند ما چطوری پی به نظر اصلی نویسنده ببریم؟

این یکی از مهم‌ترین پرسش‌های نقد ادبی است و پاسخ کوتاه آن این است:

همیشه نمی‌توان با قطعیت فهمید که منظور اصلی نویسنده چه بوده است.

در ادبیات سمبولیستی، نویسنده عمداً نمادها را طوری می‌آفریند که **چندلایه و چندمعنا** باشند. بنابراین، وظیفه خواننده و منتقد این نیست که یک پاسخ قطعی پیدا کند، بلکه باید **تفسیری ارائه دهد که با متن سازگار باشد.**

برای رسیدن به نزدیک‌ترین تفسیر، معمولاً از چند معیار استفاده می‌شود:

۱. متن مهم‌ترین راهنماست.

اول باید دید خود داستان چه سرخ‌هایی می‌دهد. اگر نمادی بارها در موقعیت‌های مشابه تکرار شود، می‌توان معنای آن را از دل متن استخراج کرد.

مثلاً در بوف کور، **تاریکی** تقریباً همیشه با تنهایی، ترس و مرگ همراه است. بنابراین تفسیر «تاریکی = امید» با متن سازگار نیست.

۲. زندگی و اندیشه نویسنده

منتقدان به زندگی نویسنده هم توجه می‌کنند.

مثلاً درباره صادق هدایت می‌دانیم که آثارش پر از دغدغه‌های مرگ، تنهایی، بی‌معنایی و بحران هویت است. این اطلاعات می‌تواند در تفسیر نمادهای بوف کور کمک کند، اما جایگزین خود متن نمی‌شود.

۳. شرایط تاریخی و فرهنگی

نمادها در فرهنگ‌های مختلف معناهای متفاوتی دارند.

مثلاً **جغد** در فرهنگ ایرانی اغلب نشانه ویرانی یا شومی است، اما در فرهنگ یونان باستان نماد خرد و دانایی بوده است. بنابراین، هنگام خواندن بوف کور باید به فضای فرهنگی ایران نیز توجه کرد.

۴. نظر منتقدان

اگر چندین منتقد مستقل به نتیجه‌ای مشابه برسند و شواهد کافی از متن ارائه دهند، آن تفسیر اعتبار بیشتری پیدا می‌کند؛ هرچند باز هم ممکن است تنها تفسیر ممکن نباشد.

آیا خود هدایت گفته است که منظورش چه بوده؟

تقریباً نه.

هدایت هیچگاه کتابی منتشر نکرد که در آن بگوید «منظورم از زن اثری این بود» یا «پیرمرد خنزرپنزی این معنا را دارد». همین موضوع باعث شده بوف کور یکی از بحث‌برانگیزترین آثار ادبیات فارسی باشد.

نتیجه:

در آثار سمبولیستی، معمولاً یک نماد فقط یک معنا ندارد. برای فهم معنای آن باید به متن، اندیشه نویسنده، شرایط فرهنگی و نظر منتقدان توجه کرد. اگر تفسیری با شواهد متن سازگار باشد، می‌تواند معتبر باشد، حتی اگر تنها تفسیر ممکن نباشد. به همین دلیل، در سمبولیسم معمولاً یک پاسخ قطعی و نهایی وجود ندارد.

این ویژگی، یکی از تفاوت‌های اصلی سمبولیسم با داستان‌های واقع‌گراست؛ در آثار سمبولیستی، معنا کشف می‌شود، نه صرفاً دریافت.

به نظر من خود هدایت در همان صفحه اول گفته که چرا این‌کتاب را نوشته و برای چی نوشته و برای چه کسی نوشته بیان زخم‌هاش است که نمی‌تواند به کسی بگوید/ پس به سایه‌اش می‌گوید/ برای این که قبل از آن که از این دنیا برود خودش را شناخته باشد

در واقع، بسیاری از استادان ادبیات هم تأکید می‌کنند که برای فهم بوف کور باید از همان جمله‌های آغازین شروع کرد.

هدایت در ابتدای رمان می‌نویسد:

«در زندگی زخم‌هایی هست که مثل خوره روح را آهسته در انزوا می‌خورد و می‌تراشد...»

و کمی بعد می‌گوید که این دردها را نمی‌توان برای همه گفت و تنها برای سایه‌اش روایت می‌کند.

از این مقدمه می‌توان چند نتیجه گرفت:

چرا این کتاب را نوشته است؟

برای بیان زخم‌های روحی و رنج‌های درونی که امکان گفتن آن‌ها به دیگران را ندارد.

برای چه کسی نوشته است؟

ظاهراً برای «سایه‌اش». اما این سایه را می‌توان به چند شکل فهمید:

- خود دیگر نویسنده (ضمیر ناخودآگاه یا وجدان)
- خود واقعی او که می‌خواهد پیش از مرگ با آن روی‌پرو شود.
- یا مخاطبی خیالی که توان درک این دردها را دارد.

هدفش چیست؟

راوی می‌گوید پیش از آنکه از دنیا برود، می‌خواهد خودش را بشناسد و آنچه در درونش گذشته را ثبت کند. این همان چیزی است که در فلسفه و روان‌شناسی به آن خودشناسی یا مواجهه با خوشتن می‌گویند.

اما یک نکته ظریف وجود دارد. اینکه بگوییم «منظور اصلی هدایت فقط همین بوده است» کمی ساده‌انگاری است. بهتر است بگوییم:

یکی از روشن‌ترین اهدافی که خود متن در همان آغاز بیان می‌کند، روایت زخم‌های درونی و تلاش برای شناخت خویشتن پیش از مرگ است.

چون بعد از این مقدمه، رمان وارد دنیایی از نمادها، رؤیاها و لایه‌های روان‌شناختی می‌شود و همین باعث شده منتقدان تفسیرهای دیگری هم از آن ارائه کنند.

در واقع، اگر بخواهیم از خود متن شروع کنیم:

هدایت در همان صفحات نخست، کلید خواندن کتاب را به دست خواننده می‌دهد؛

اینکه این روایت، پیش از هر چیز، اعترافی درباره زخم‌های روح، تنهایی و تلاش برای شناخت خویشتن است.

بعد از آن، نمادها این تجربه درونی را عمیق‌تر و چندلایه‌تر می‌کنند، نه اینکه الزاماً جای آن را بگیرند.